

ما به عالمانی نیاز داریم که با علم شان یگانه باشند

داوری اردکانی گفت: فلسفه در وجود آشتیانی زنده بود و برای فلسفه زندگی می کرد. ما در کار علم به عالمانی که با علم شان یگانه هستند، نیاز داریم. آشتیانی عین فلسفه ای بود که می گفت.



داوری اردکانی گفت: فلسفه در وجود آشتیانی زنده بود و برای فلسفه زندگی می کرد. ما در کار علم به عالمانی که با علم شان یگانه هستند، نیاز داریم. آشتیانی عین فلسفه ای بود که می گفت.

به گزارش خبرنگار مهر، رضا داوری اردکانی در همایش بزرگداشت حکیم ملا هادی سبزواری و یادبود دهمین سال درگذشت جلال الدین آشتیانی که در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران برگزار شد، در ابتدای سخنان خود گفت: به این مناسبت که باید در باب سبزواری و آشتیانی بحث شود، فکر کردم که خاطره ای بگویم اما خاطرات گویی در فلسفه زیاد وجهی ندارد. یکی از غنیمت های زندگی من، آشنایی با آشتیانی بوده است و این آشنایی به ۵۰ سال پیش برمی گردد. آشتیانی زمانی میخواست به تهران بیاید و در اینجا تدریس و تحقیق کند و همان طور که می دانید انجام نشد. از کارهایی که ایشان میخواستند انجام دهند، تدوین یک متن فلسفه اسلامی به زبان امروزی برای دانشجویان بود که جای این گونه متون نیز خالی است.

این چهره ماندگار فلسفه افزود: فکر می کردند که من در این کار می توانم معاون و معین ایشان باشم، چرا که در طول دورانی که با ایشان ارتباط داشتم، همواره سوالاتی از ایشان می کردم و فکر می کردم که این سوالات می تواند نوع پرسش هایی باشد که برای دانشجویان آن زمان مطرح می شود. در زمانی که آشتیانی در مشهد بودند، برایم نامه هایی می نوشتند و در آنها ذکر می کردند که چه کار می کنند، چه می نویسند و چه برنامه ای دارند. در آن نامه ها من سوالات خودم را می دادم و ایشان هم جواب می دادند. شاید یکی از مطالبی که از ایشان پرسیده بودم، راجع به معاد جسمانی باشد که بخشی از آن را در نامه ای که دارم، برایتان قرائت می کنم.

داوری اردکانی ادامه داد: با خواندن چند سطر از این نامه مشخص می شود که ایشان چه دقتی در بیان مسائل داشته است. شاید سؤال کرده بودم که مساله قدیم بودن نفوس درست است؟ این نمی تواند درست باشد چون نفس در عالم عقل نمی تواند موجود باشد، چون اضافه ای به بدن ذاتی نفس است. یا اگر از برای انسان علمی فرض شود که بدن نباشد قهراً عقل صرف است و عقل دارای تکثر فردی نمی باشد و نوع عقل منحصر است در فرد واحد. لذا عقول انواع مختلفه اند نه افراد مختلفه و اگر گفته شود انسان قبل از دنیا به وجود برخی موجود بوده است جواب آنکه تکثر بر افراد برزخی از ناحیه جهات متکثر در عقل است که فاعل برزخ است ولی موجود برزخی جسم متخیله است و حوزه حسی ندارد بلکه خیال صرف است و بدن علم قوه متخیله است. بدن اخروی می شود همان بدن برزخی موجود در نزول یعنی قوس نزولی باشد. ناچار باید انسان عقلی تنزل نموده و انسان برزخی متصور شود و انسان برزخی تنزل کرده و اگر استقرار در رحم ماده قوس صعودی خود را شروع نموده تا به مقام تجرد برزخی برسد.

وی افزود: این را گفتم که توجیه کنم که پاسخ سوال یک مقدمه ای است به مقام آقای آشتیانی در فلسفه و این که چرا آقای کرین او را ملاصدرای زمان می دانسته است. به همین اشاره اکتفا می کنم. یک کلمه در مورد مقام ایشان می گویم. گفتم که در ۵۰ سال پیش با ایشان آشنا شدم و این آشنایی اتفاقی نبود، بلکه به سبب یکی از دوستان بود. به محض اینکه شنید که من دانشجوی فلسفه هستم، ایشان اعتراضش را به کانت آغاز کرد. من از کانت دفاع نمی کردم اما با نحوه اعتراض ایشان موافق نبودم. اما بحث آنگونه که باید پیش نرفت و در واقع یک طرفه بود، همانطور که باید می بود. چرا که بحث یک جانبه بود چرا که ایشان استاد بودند و من دانشجویی بیش نبودم. در ابتدای این مباحث فهمیدم که فلسفه برای او زندگی است. فلسفه فقط برای خواندن نیست بلکه فلسفه برای زندگی است.

داوری اردکانی با اشاره به بحثی که در قبل از دکتر اعوانی مطرح کردند مبنی بر اینکه وجود، محمول حقیقی است؛ گفت: کسی نمی تواند منکر آن شود. مگر اینکه بگویید که قضیه بی معناست. بحث آن روز به ارادت من و لطف ایشان تبدیل شد تا زمانی که ایشان میخواستند به تهران بیایند و میخواستند کتاب فلسفه اسلامی بنویسند. آنچه برای من مهم بود این بود که در محضر ایشان کسب فیض می کردم. زنده بودن فلسفه در وجود ایشان و برای فلسفه زندگی کردن در او بود. ما به این نیاز داریم. ما در کار علم به عالمانی که با علم شان یگانه هستند، نیاز داریم. آشتیانی عین فلسفه ای بود که می گفت.

این استاد فلسفه افزود: در زمانی که در مشهد رفتم و سخنرانی کردم و در آنجا کار غزالی گفتم، ایشان به شدت مخالفت کرد و سریعاً نسبت به آن حکمی صادر کرد. به او گفتم که من تاریخ فلسفه اسلامی را می بینم اما شما فلسفه اسلامی را می بینید و گاهی فکر می کنم که اگر غزالی نبود، چه می شد. آیا نصیرالدین طوسی و فخر رازی و به وجود می آمد؟ برای ایشان این حرف نه قابل رد بود و نه قابل قبول و ایشان برای این حرف ها اهمیت نمی دادند. برای ایشان تهافت الفلاسفه غزالی سراسر مخالفت با فلسفه است و قبول نمی کردم که غزالی راهی در فلسفه گشوده است.

وی در پایان افزود: از اینکه سال ها از محضر آشتیانی استفاده کردم، بسیار خوشحالم و خودم را ملامت می کنم که اگر مجموعه ای از این نامه ها را اکنون داشتم، می توانست کتاب مفصلی باشد که به همگی کمک کند.